

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم ابتدایی
دوره‌ی سی و هشتم، خرداد ۱۴۰۱، شماره‌ی بی‌دری ۳۳۴
۳۲ صفحه، ۴۲۰۰۰ ریال، www.roshdmag.ir
ISSN: 1606 - 9110



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



نواآموز

رشد ۹



نواموز ۹

رشد

به نام خدا

الحمد
صلی علی محمد و آل محمد
وعجل فرجه



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



امام رضا(ع):
هر کس از پدر و مادرش تشکر
نکند، از خدا تشکر
نکرده است.

۱ خورشید اتق من هفته ای

یک بار طلوع می کند

۲ شعر

۴ شام (آردها)

۶ کمک به دیگران

۸ داخل این چه خبر است؟

۱۰ پسری که می خواست مشکلات

را حل کند

۱۱ لبخند قاب عکس

۱۲ امانت دار مثل محمّد امین(ص)

۱۴ هم برای پچه ها،

هم برای بزرگ ترها

۱۵ آدم تو را بزنم

۱۶ اسپه ها

۱۸ یک قطره باران

۲۰ لطیفه

۲۱ نامه های رسیده

۲۲ دریاچه ای پدر از گنج خیالی

۲۴ نقاشی کاغذ کادو

۲۵ داستان های نیمه تمام

۲۶ سرگرمی

۲۸ چامدادی لوله ای

۳۰ چه طوری چپران کنم؟

۳۲ استخوانی

پرنده

- ♦ ماهنامه ی آموزشی و پرورشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
- ♦ برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم ابتدایی
- ♦ دوره ی سی و هشتم ♦ خرداد ۱۴۰۱
- ♦ شماره ی پی در پی ۳۳۴

♦ مدیر مسئول: محمد صالح مذنبی

♦ سردبیر: افسانه موسوی گرمارودی

♦ مدیر داخلی: زهرا اسلامی

♦ مدیر هنری: کورش پارسا نژاد

♦ طراح گرافیک: نگین حاج زور

● نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر
شمالی، پلاک ۲۷۰

● صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۱

● تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۱

● شماره: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

● چاپ و توزیع: شرکت افست

تصویرگر جلد: سمیه محمدی

● وبگاه: www.roshdmag.ir
● ایمانامه: noamooz@roshdmag.ir

● شما می توانید قصه ها، شعرها، نقاشی ها و مطالب
خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:
● نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی
۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲ تلفن: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷



روز آزادسازی
خرشید

شهادت امام صادق(ع)
۳ خرداد

۵ خرداد



تولد حضرت معصومه(س)



۱۱ خرداد

رحلت امام خمینی(س)
۱۴ خرداد



قیام پانزده خرداد
۱۵ خرداد



۲۱ خرداد

تولد امام رضا(ع)





خورشید اتاق من هفته‌ای یک بار طلوع می‌کند

از این حرف مادر بزرگ خنده‌ام گرفت. گفتم: «حالا مگر به دست من بود، چه می‌شد؟»
مادر بزرگ گفت: «حتماً خورشید هفته‌ای یک بار طلوع می‌کرد.»

دو تایی خندیدیم و من مشغول مرتب کردن اتاقم شدم. مادر بزرگ گفت: «سعی کن دست کم خورشید هفته‌ای یک بار در اوقات طلوع کند.»
افسانه موسوی گرمارودی

چند روزی بود مدرسه‌ها تعطیل شده بود. مادر بزرگ در اتاقم را باز کرد و با تعجب گفت: «مگر می‌شود خدای منظم، بنده‌ای به این نامنظمی آفریده باشد؟»
خیلی خجالت کشیدم. فوری شروع کردم به جمع و جور کردن اتاقم. بعد مادر بزرگ را صدا زدم و گفتم: «بیایید اتاق مرتب من را ببینید.»
چند روز بعد دوباره اتاقم به هم ریخت. همیشه همین‌طور است. خیلی زود، دوباره به هم می‌ریزد. حوصله‌ی جمع کردنش را نداشتم. باز هم مادر بزرگ آمد و گفت: «خدا را شکر که نظم جهان به دست توانای خود خداست.»

تصویرگر: آناهیتا لیمویی





بابا برای کار
تنها سفر رفته
دل‌تنگ او هستم
از اوّل هفته

می‌بینمش هر روز
با گوشی مامان
تازه به او یک بوس
دادم همین الان

اما در این دیدار
نه گرمی و بویی است
بابا در این گوشی
بابای مصنوعی است

بابای مصنوعی

● سمیه بابایی
● تصویرگر: مرضیه صادقی



یک شعر دیگر

آب خنک

● مریم مهرآبادی

در این هوای گرم، امروز
خیلی دلم آب خنک خواست
برداشتم لیوان خود را
رفتم سر یخچال، یک راست

در راه، گلدان را که دیدم
خیلی برایش غصّه خوردم
دیدم که خاکش خشک مانده
فوری برایش آب بردم

با آن که خیلی تشنه بودم
اوّل به گلدان آب دادم
یک دفعه باران شرّشر آمد
یعنی که از کار تو شادم





شام اژدها

● تصویرگر: عاطفه شفیعی راد

● سرور کتبی

اژدها گفت: «پس مجبورم تو را بخورم، هر چند خیلی خارداری.»

اژدها پرید تا اونه اونه را بخورد که اونه اونه با وحشت گفت: «دارم. دارم. گوشتی مرغی ندارم؛ اما صبر کن. حالا برای موشی پُری می‌پزم.» و دوید و اجاق را روشن کرد و یک قابلمه پر از آب روی آن گذاشت. کمی بعد آب جوشید. اونه اونه در قابلمه را برداشت. و چند دانه هِل، در آب جوشان انداخت. کمی هم زعفران در آن ریخت. با خودش گفت: «دیگر چه بریزم؟»

دور قابلمه چرخید و چندتا چوب دارچین و زردچوبه و کمی فلفل توی آن ریخت. به قابلمه نگاه کرد و گفت: «دیگر چه بریزم؟» چند برگ ریحان خرد کرد و در قابلمه انداخت. کمی هم زنجبیل، سیاه دانه، نعنا خشک و کَلّی پیازداغ به آن اضافه کرد. بوی زنجبیل به هوا پرید. بعد بوی فلفل و بوی هِل، زعفران، ریحان، پیازداغ و زردچوبه هم بلند شد.

یک خارپشت بود. اسمش اونه اونه بود. یک شب اونه اونه خوابیده بود که با صدایی از خواب پرید: «تق، تق، تق.»

اونه اونه گفت: «کيه اين وقت شبی؟» تا در را باز کرد، یک اژدهای سبز پرید در خانه. اونه اونه از ترس لرزید: «ووی، تو اژدهایی.» اژدها گفت: «غذا می‌خواهم. تو را که نمی‌توانم بخورم. پر از خاری. غذا بده.» اونه اونه تند تند گفت: «کلم پلو با کوکوی اسفناج. می‌خوری؟»

اژدها گفت: «بیاور بینم. وای که مُردم از گرسنگی.» اونه اونه ترسان و لرزان برای اژدها غذا آورد. اژدها لقمه‌ی اوّل را قورت داد: «سوپ نداري؟» اونه اونه گفت: «دارم. دارم.» و دوید و یک کاسه سوپ هویج آورد.

اژدها گفت: «کَلَم مَلَم، هویج مَویج، این هم شد غذا؟ گوشتی موشی، مرغی پُری نداري؟» اونه اونه خارهای بدنش را راست کرد و گفت: «نه.»



بوها صف کشیدند و دماغ اژدها را قلقلک دادند.
اژدها که از گرسنگی از حال رفته بود، یک چشمش را
باز کرد و گفت: «وای، موشی پُرغی عجب بویی دارد!
حتما خیلی خوش مزه است.»

داد زد: «زود باش. موشی پُرغی را بیاور بخورم.»
اونه اونه یک تخم مرغ در قابلمه‌ی جوشان شکست.
می خواست غذا را بکشد که اژدها آمد سر قابلمه، غذا را
بو کشید و گفت: «وای، تا حالا هیچین چیز خوش بویی
نخوردم.»

همان جا کنار قابلمه روی دُمش نشست و چند تا نان،
در قابلمه ترید کرد. بعد هم چهار چنگولی شروع کرد
به خوردن موشی پُرغی. غذا آن قدر داغ و خوش مزه
بود که اژدها هر روز می آمد و اونه اونه برایش موشی
پُرغی می پخت.

تا این که یک روز اژدها خودش را راحت کرد.
دستور پختن موشی پُرغی را گرفت و خودش در خانه
آشپزی کرد.

یک داستان دیگر





کمک به دیگران

بهاره جلالوند
تصویرگر: رضا مکتبی

ما وقتی به دیگران کمک می‌کنیم، خیلی حس خوبی داریم. اگر همیشه دوست دارید به دیگران کمک کنید، می‌توانید امدادگر شوید. «مریم گرجی»، مربی و نجات‌گر هلال احمر است. او از امدادگری برایمان گفته است:

یک روز قلب یکی از نزدیکانم درد گرفت و ایست قلبی کرد. من نمی‌دانستم چه‌طور می‌توانم به او کمک کنم. حالش خیلی بد بود؛ البته او را به موقع به بیمارستان رساندیم و پزشکان او را نجات دادند. همان روز فهمیدم که چه‌قدر یادگیری کمک‌های اولیه مهم است. برای همین در کلاس‌های هلال احمر ثبت‌نام کردم. بعد از رفتن به این کلاس‌ها متوجه شدم با یادگیری این مهارت‌ها، می‌توانیم هم به خودمان هم به دیگران کمک کنیم. بعد از تمام شدن کلاس‌ها، تصمیم گرفتم به صورت داوطلبانه امدادگر شوم.





❁ قدم اوّل برای شروع، چه کاری است؟

اوّل از همه باید با توجه به سن و شرایط در دوره‌های کمک‌های اوّلیه ثبت‌نام کنند. بچه‌ها از مهدکودک و پیش‌دبستانی می‌توانند در کلاس‌هایی به نام «غنچه‌های هلال احمر» شرکت کنند. بچه‌های ابتدایی هم دوره‌هایی مثل آموزش بلاای طبیعی، پناه‌گیری و آشنایی با خدمات هلال احمر دارند. بزرگ‌تر که شدند مثلاً در پایه‌ی هشتم می‌توانند در دوره‌های دادرس (دانش آموز آماده در روزهای سخت) ثبت‌نام کنند. بعد از آن دوره‌ی دیگری وجود دارد که به آن مهارت‌های داوطلبی می‌گویند. بعد از آن هم دوره‌های پیشرفته‌تر تخصصی وجود دارند.



❁ اگر کسی بخواهد امدادگر شود، چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟

اگرچه یک امدادگر باید دوره ببیند؛ اما این به تنهایی کافی نیست؛ در کنار این مهارت‌ها یک امدادگر باید صبور باشد و حسّ انسان‌دوستی، همکاری و انجام کار گروهی داشته باشد. داشتن توانایی جسمی و قدرت بدنی هم مهم است. امدادگرها در شرایط سخت به دیگران کمک می‌کنند و نباید زود خسته و ناراحت شوند.

کسی که به این شغل علاقه‌مند است باید خوب آموزش ببیند و در آزمون‌های مختلف، شرکت کند و بعد از این که موفق شد، استخدام می‌شود. البته بیش‌تر افرادی که با هلال احمر همکاری می‌کنند، این کار را داوطلبانه انجام می‌دهند؛ یعنی شغل دیگری هم دارند. آن‌ها به خاطر حسّ خوب کمک به دیگران، امدادگر شده‌اند.

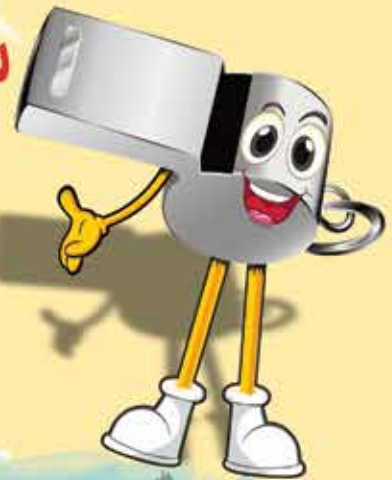




تصویرگر: زهره بیگدلو

محمد هادی نیکخواه آزاد

سوت



هوا خیلی گرم شده بود. من و سحر تشنه بودیم. بابا برای هر کدام از ما یک قوطی آبمیوه خریده بود. در ماشین مشغول خوردن آبمیوه‌هایمان بودیم که به چهارراه رسیدیم. پلیس برای ماشین‌ها سوت می‌زد و آن‌ها را راهنمایی می‌کرد. سحر گفت: «می‌بینی سهیل؟ سوت پلیس چه صدای بلندی دارد. حتماً باید خیلی محکم در آن فوت کند تا صدای به این بلندی از آن در بیاید.» من گفتم: «بله؛ مثل داور فوتبال؛ هر بار که در سوت فوت می‌کند، لپ‌هایش باد می‌شوند.»

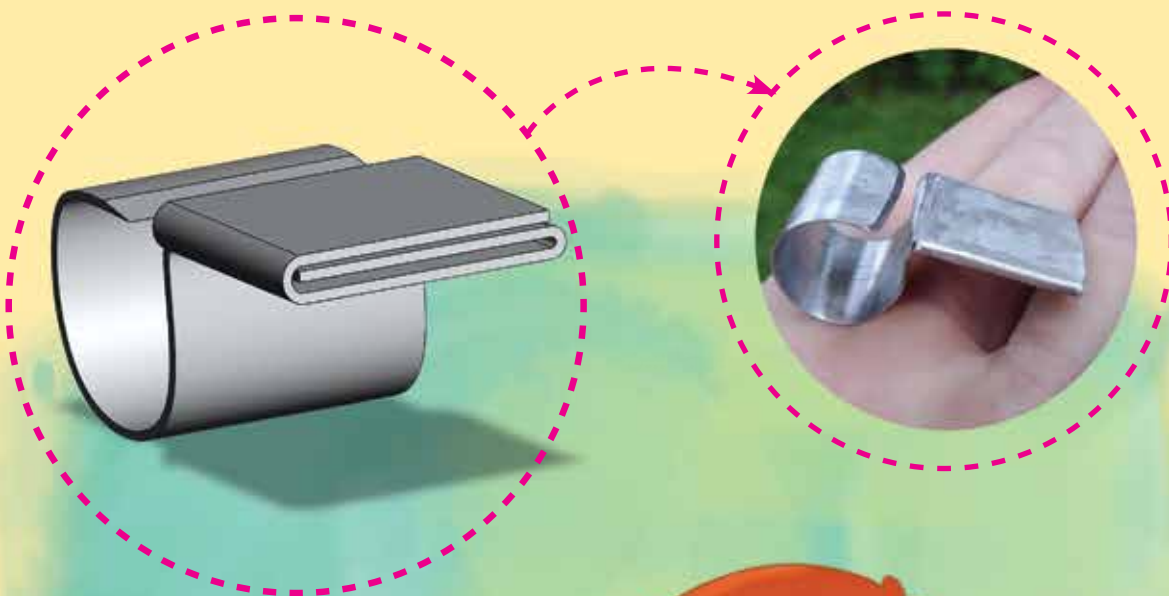




○ ساخت سوت
را این جا ببین.

بابا که داشت به حرف‌های ما گوش می‌داد، گفت: «نیازی نیست خیلی محکم در سوت فوت کنیم. صدای سوت وقتی در می‌آید که هوا در آن جریان پیدا کند؛ چون لبه‌های ورودی و خروجی هوا در سوت، طوری ساخته شده که در هوا ایجاد لرزش کند.»

سحر گفت: «حتماً درست کردن سوت کار سختی است.»
من گفتم: «کاش می‌توانستیم خودمان سوت درست کنیم.»



بابا گفت: «اگر می‌خواهید سوت درست کنید، قوطی‌های آب‌میوه‌ها را نگه‌دارید. وقتی به خانه رسیدیم، آن‌ها را بشوید و البته مواظب باشید دستتان را نبرید، تا بگویم چه طوری با آن‌ها سوت بسازیم.»



پسری که می‌خواست مشکلات را حل کند

○ محسن هجری ○ تصویرگر: رضا مکتبی

بهاء الدین هیچ‌گاه از کار خواندن و نوشتن دست برنمی‌داشت. از او حدود صد کتاب به‌جا مانده است. شیخ بهایی در مسایل دینی استاد بود و شاگردان بسیاری تربیت کرد.

از بهاء الدین چند کار را می‌توان آموخت:
۱ در هیچ سن و سالی از آموختن دست نکشیم.

۲ از دانش خود برای حل مشکلات مردم استفاده کنیم.

بهاء الدین محمد بن حسین عاملی، مشهور به شیخ بهایی، ریاضی‌دان، ستاره‌شناس و اندیشمند بزرگی است که آرامگاه او در شهر مشهد قرار دارد.

شیخ بهایی بسیاری از دانش‌های زمانه‌ی خود را آموخت. مهم‌ترین ویژگی بهاء الدین، بهره‌گیری او از علم برای حل مشکلات جامعه بود. ساختن منارجنابان اصفهان، تقسیم آب زاینده‌رود برای مصرف کشاورزی، طراحی و ساخت یک حمام عمومی جدید، تولید مواد غذایی جدید مانند نان سنگک، فرنی و حلوا از جمله ابتکارهای بهاء الدین بود.



لبخند قاب عکس

● سنا ثقفی

● تصویرگر: منصوره محمدی

مامان گفت: «این نگاه مهربان، مال بچه‌هایی است که می‌خواهند راه امام خمینی^(ره) را بشناسند و ادامه بدهند.»
من گفتم: «راه امام خمینی^(ره) چه بوده؟»
مامان گفت: «امام^(ره) مثل پدری مهربان، بچه‌هایش را دور هم جمع کرد و به کمک آن‌ها دشمنان دین و مردم را از خانه بیرون کرد. راه امام، راه نزدیک شدن به خداست؛ راهی که خدا دوست دارد. پس اگر تو هم در این راه قدم می‌زنی، لبخند این عکس مال تو هم هست.»

از همه بیش تر خنده‌اش را دوست دارم. عکس روی دیوار را می‌گویم. در عکس دارد به بچه‌ای می‌خندد و او را نوازش می‌کند. دلم می‌خواهد جای آن بچه باشم. دلم می‌خواهد نگاه مهربان عکس، مال من باشد. یک بار از مامان پرسیدم: «این بچه را می‌شناسید؟»
مامان گفت: «نه؛ ولی این بچه می‌تواند تو باشی یا هر کس دیگر.»
با تعجب گفتم: «مگر می‌شود؟»





امانت‌دار؛ مثل محمد امین (ص)

● مهدی معینی ● تصویرگر: عاطفه فتوحی

او بسته‌ای را که در دستش بود، نشان داد و گفت:
«این امانتی مال پدرت است. خانه نیستند؟»
من گفتم هنوز نیامده‌اند و دستم را جلو بردم تا بسته
را بگیرم؛ اما او دستش را عقب کشید و گفت:
«نه، ممنون.»

امان گفت در می‌زنند، بروم و در را باز کنم. در را
که باز کردم آقای پشت در ایستاده بود. قبل از این که
من سلام کنم، گفت: «سلام آقا جون.»
گفتم: «سلام، بفرمایید.»
لبخندی زد و گفت: «خوبی آقا جون؟»
گفتم: «بله، خوبم. بفرمایید.»



بعد بسته را در کیسه‌ی همراهش گذاشت و گفت:
«دوباره می‌آیم و خدا حافظی کرد و رفت.»
بابا که آمد، ماجرا را تعریف کردم و با ناراحتی
پرسیدم: «چرا بسته را به من نداد؟»
بابا خندید و گفت: «چرا ناراحت شدی. آدم وقتی کار
خوبی را می‌بیند، باید خوش حال شود، نه ناراحت.»
من گفتم: «کدام کار خوب؟»
بابا گفت: «امانت‌داری. آدم امانت‌دار، امانت را به
صاحبش می‌رساند.»

چند ساعت بعد صدای زنگ در بلند شد بابا گفت:
«خودم می‌روم. شاید آقای امانت‌دار باشد.»
بابا بسته را آورد و همان‌طور که آن را باز می‌کرد
گفت: «آقا سید رسول را نشناختی؟»
گفتم: «آقا سید رسول دیگر کیست؟»
گفت: «همان آقای امانت‌دار. آدم خیلی خوبی است.
من را به یاد جدّ بزرگوارش می‌اندازد. کسی که از بس
امانت‌دار بود، به او محمد امین^(ص) می‌گفتند.»
بابا از داخل بسته، قرآن زیبایی بیرون آورد و گفت: «به
او سفارش تهیه‌ی قرآنی با ترجمه‌ی روان داده بودم.»
پرسیدم: «این قرآن مال من هم هست؟»
بابا گفت: «هرکس امانت‌دار خوبی باشد، می‌تواند
با وضو از آن استفاده کند.»

گفتم: «مگر این هم امانت است؟»
بابا گفت: «بله امانت است؛ امانتی که خداوند به
دست رسولش داد تا به مردم با ایمان جهان برساند.
پس مردم با ایمان، باید هم به دستورات آن عمل کنند،
هم مثل یک امانت‌دار خوب آن را به دیگران برسانند.»



هم برای بچه‌ها هم برای بزرگ‌ترها

توت سفید پُر از ویتامین‌های مختلف، آهن و غیره است. این میوه‌ی بهاری، خون‌ساز است و چهره را خوش‌رنگ می‌کند. هم‌چنین ریه‌ها را قوی می‌کند و گرفتگی صدا و خشکی سینه را از بین می‌برد.

این میوه‌ی خوش‌مزه برای رشد کودکان بسیار مناسب است. البته برای سالمندان هم خیلی مفید است.

یادتان باشد در خوردن هر چیز، حتی این میوه نباید زیاده‌روی کرد.

● دکتر علیرضا یارقلی

● تصویرگز: مهسا درت التاج تهرانی





آمدن تو را بزنم

- سمیه قلی زاده
- تصویرگر: شیوا ضیایی

را روی زمین بگذارد. از طرفی اگر دستش به کسی بخورد، آن فرد باید از زمین خارج بشود. گروه اول باید با لی لی تمام افراد گروه دوم را به این شکل از زمین خارج کنند. سپس جای تیم‌ها با هم عوض می‌شود. این بازی را دو نفره هم می‌توان انجام داد. اسم دیگر این بازی، «گانیه» است.

در یک زمین مربع یا مستطیل شکل، به دو گروه مساوی تقسیم می‌شوید یا با کشیدن خط محدوده‌ی بازی را مشخص می‌کنید. در این بازی یک نفر از گروه اول با لی لی کردن به طرف افراد گروه دوم، حرکت می‌کند. او باید با دستش به آن‌ها بزند و آن‌ها باید از دست او فرار کنند. آن کسی که دارد لی لی می‌کند، نمی‌تواند پای دیگرش



● انجام این ورزش را این جا ببین.

اسب‌ها

۲

اسب‌ها وقتی احساس خطر می‌کنند، فوری آماده‌ی فرار می‌شوند؛ اما اگر احساس کنند اسب‌های جوان‌تر گله فرصت فرار کردن ندارند، همان‌جا می‌ایستند و دفاع می‌کنند تا آن‌ها بروند.



دو گونه از اصیل‌ترین اسب‌های دنیا در ایران هستند:

۱



یکی اسب ترکمن، که در استان گلستان و در ترکمن صحرا، هم‌چنین در استان خراسان شمالی است.

۳

همان‌طور که ما کفش می‌پوشیم، به پای اسب‌ها هم نعل می‌زنند تا از آن‌ها هنگام دویدن و حرکت کردن محافظت شود. نعل‌ها انواع مختلفی دارند؛ مثلاً اسب‌ها در مسابقات ورزشی، نعل مخصوص خود را می‌پوشند.



دیگری اسب کاسپین که در استان مازندران است.



۶

اسب‌ها در انجام کارهای مختلفی به ما کمک می‌کنند:

در تولید موادّ دارویی



در جابه‌جایی



در ورزش‌های تفریحی



در کشاورزی



در مسابقات اسب سواری



در باربری

۷

شنیده‌اید می‌گویند: «دندان اسب پیش‌کشی را که نمی‌شمارند.» در قدیم برای تشخیص سنّ اسب، دندان‌هایش را می‌شمردند. البته تشخیص سنّ اسب فقط با شمارش دندان‌هایش نیست. اسب‌ها روی دندان‌شان یک خطّ رنگی دارند که به کمک آن می‌توان حدود سنّ آن‌ها را تشخیص داد.



۴

اسب‌ها هم در حالت نشسته و هم در حالت ایستاده، می‌توانند بخوابند و استراحت کنند. البته وقتی در گله باشند حتماً یکی از اسب‌ها بیدار می‌ماند تا خطری بقیّه را تهدید نکند.



۵

اگر اسبی را دیدید که لب‌هایش بالا رفت و دندان‌هایش پیدا شد، خیال نکنید به شما می‌خندد. او با این کار بوهای اطراف را به سمت بینی‌اش هدایت می‌کند تا آن‌ها را بهتر احساس کند.





جای تفنگ باران



● محمد رضا شمس
● تصویرگر: حدیثه قربان

نور ماه روی تفنگش افتاده بود. تفنگ برق می‌زد. خرسی ظرف عسل را برداشت. بعد ماهی درشت را برداشت و یک قطره باران روی دستش چکید. خرسی به آسمان نگاه کرد. آسمان صاف بود. یک تکه ابر هم در آسمان نبود. خرسی ظرف عسل و ماهی را روی سبزه‌ها گذاشت و عقب رفت. شکارچی از پشت درخت او را نگاه می‌کرد. نور ماه روی تفنگش افتاده بود. تفنگ برق می‌زد. شکارچی تفنگ را آماده کرد و سینه‌ی کوچک

بوی عسل می‌آمد. پوزه‌ی دراز خرسی لرزید؛ بو کشید. بعد راه افتاد. از جوی کوچکی پرید. از لابه‌لای درخت‌ها گذشت. از تپه‌ای قهوه‌ای بالا رفت. به درخت بزرگی رسید. شکارچی پشت درخت پنهان شده بود. نور ماه روی تفنگش افتاده بود. تفنگ برق می‌زد. هوا بوی ماهی می‌داد. پوزه‌ی دراز خرسی لرزید. بو کشید و جلو رفت. یک ظرف عسل و یک ماهی درشت روی سبزه‌ها بود. شکارچی از پشت درخت او را نگاه می‌کرد.



یک داستان دیگر

در غار خرس پیر بی حال روی زمین دراز کشیده بود. خرسی عسل و ماهی را جلوی خرس پیر گذاشت. شکارچی جلوی در غار تفنگش را آماده کرد. این بار خرس پیر را نشانه گرفت. نور ماه روی تفنگش افتاده بود. تفنگ برق می زد. خواست شلیک کند؛ اما یک قطره باران روی دستش چکید. شکارچی به آسمان نگاه کرد. آسمان صاف بود. یک تکه ابر هم در آسمان نبود. شکارچی شلیک نکرد و آرام آرام از آنجا دور شد.

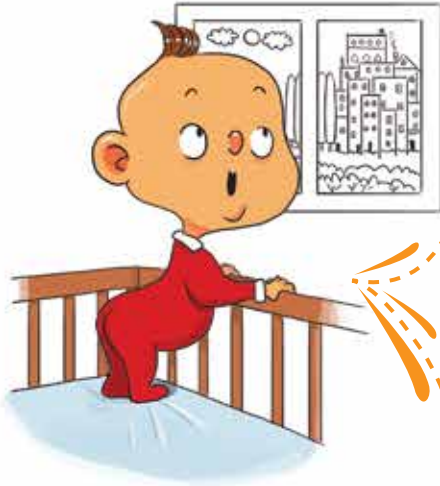
خرسی را نشانه گرفت؛ اما یک قطره باران روی دستش چکید. شکارچی به آسمان نگاه کرد. آسمان صاف بود. یک تکه ابر هم در آسمان نبود. شکارچی شلیک نکرد.

خرسی ایستاده بود و فکر می کرد. قلب کوچکش تند تند می زد. خرسی ماهی و عسل را برداشت و فرار کرد. شکارچی دنبالش دوید. آنها از تپه بالا رفتند؛ از لابه لای درخت ها گذشتند؛ از روی جوی کوچک پریدند و به غار رسیدند.



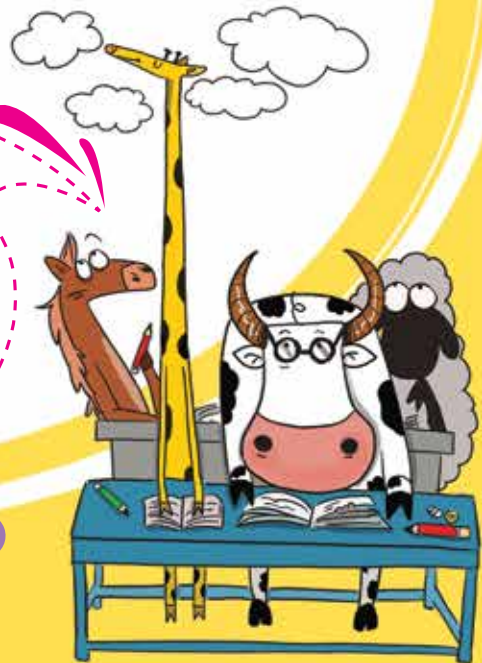
● گردآوری: حمیده سوانی امیر خدی
● تصویرگز: سمیرا حسینی

لطیفه



مادر: اگر گفتی چرا بچه‌ها
وقتی به دنیا می‌آیند تا
یک سال حرف نمی‌زنند؟
بچه: چون به دنیای جدیدی
وارد می‌شوند و از تعجب
زبان‌شان بند می‌آید.

اولی: به نظرت اگر حیوانات به
مدرسه می‌رفتند، نمره کدام یک
از آن‌ها از همه پایین‌تر بود؟
دومی: زرافه، چون دایم سرش
در ابرها بود.



مشتری: لطفاً یک کیلو جگر بدهید.
قصاب: سفید یا سیاه؟ کدامش را
می‌خواستید؟
مشتری: رنگ‌های دیگرش را کی می‌آورید؟



● لطیفه‌های بیش‌تر را
این‌جا بخوان.

● روشنگ جعفری از اصفهان



● شاپرک جعفری از اصفهان



● مارال یوسفیان متقی از تهران



● تینا طیبی پور از تهران

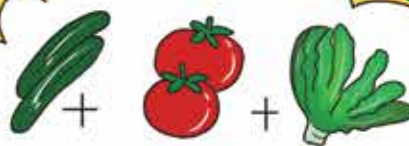


● **اصفهان:** روشنگ جعفری ● **تهران:** فریحه محمدی / ریحانه
رمضانی / سیده آرمیتا سادات آل داود / فاطمه سادات زراعتکار /
فاطمه محمدخانی ● **خراسان رضوی:** امیرعلی خلیلی /
امیر محمدعزیزی / ابوالفضل حیرانی / علی نظام دوست / یاسین
ناظمی / پرهام سریعی / زینب رئیسی السادات / فاطمه شجعی /
هلیا فرزانه / سیده فاطمه میرزاده مقدم / فاطمه خوئی / نورالهدی
صدیقی لویه / مظهره محمدیان / طاها غلامی / کیانوش نقرات /
امیرحسین احمدی / یاسین اکبرزاده / پوریا حسنزاده / امیرعلی
خادم پیر / محمدحسین روشن / محمد باباپور / علی ابراهیمی /
امیر محمدگلشن / امیرعلی بهتاج / محمد صالح مزینی / محمدپارسا
رستمی / حسن اسلامی راد / یاسین فرجام



اولی: چرا یک هفته است به
حمام نمی روی؟
دومی: برای این که دکتر به
من قرص چرک خشک کن داده
است.

معلم: اگر دو عدد گوجه فرنگی با
دو عدد خیار و یک کاهو داشته
باشید، روی هم چه دارید؟



دانش آموز:
یک ظرف پر از سالاد.





دریاچه‌ای پُر از گنج خیالی

● تصویرگر: لاله ضیایی

● مهناز عسگری

در استان آذربایجان غربی، دریاچه‌ای بسیار قدیمی وجود دارد که به نام «دریاچه‌ی گنج» معروف است.



بناهای باستانی
اطراف دریاچه

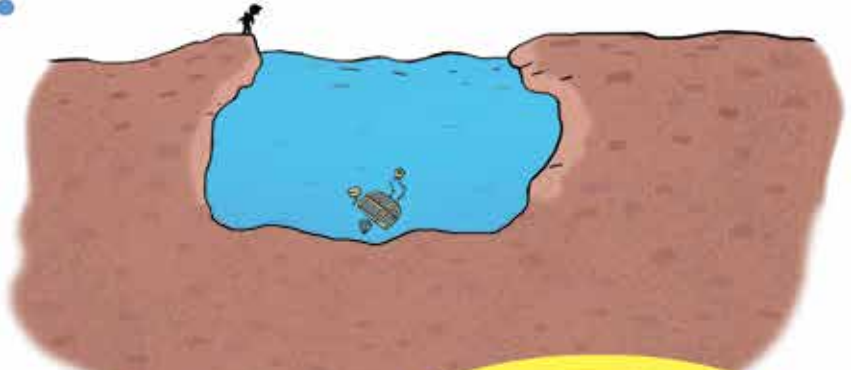


دریاچه‌ی گنج، در بهار و تابستان، برکه‌ای آرام و صاف است؛ اما در زمستان از سطح آن بخار بلند می‌شود. این دریاچه از چشمه‌های جوشان در کف آن به وجود آمده است. در نتیجه هیچ‌گاه خشک نمی‌شود. آب دریاچه پر از آهک است به همین خاطر آشامیدنی نیست و جانوری هم نمی‌تواند در آن زندگی کند. لایه‌ای از گل چسبناک کف دریاچه را پوشانده که باعث شده شنا کردن در آن خطرناک باشد.



این دریاچه در وسط محوطه‌ی باستانی تخت سلیمان قرار دارد. درباره‌ی این دریاچه داستان‌های جالبی گفته شده؛ پنهان کردن اموال گران‌بهای پادشاهان گذشته که باعث شهرت آن شده‌اند.

چرا که برخی فکر می‌کردند در گذشته، وقتی پادشاهان در جنگی شکست می‌خوردند، اموال گران‌بهای خود را داخل این دریاچه می‌انداختند تا به دست شاه بعدی نرسد.



خروجی آب از دریاچه



در نه شماره از مجله‌ی نوآموز، با تعدادی از مناطق اسرارآمیز ایران و ویژگی‌های آن‌ها آشنا شدید. حالا که فصل تابستان است، چه قدر خوب است برای اوقات فراغت برنامه‌ریزی کنی؛ مثلاً با کمک یک بزرگ‌تر درباره‌ی یکی از پدیده‌های طبیعی ایران جست‌وجو کن. پدیده‌هایی مانند: «غارهای ایران»، «تالاب‌ها و دریاچه‌های ایران»، «کوه‌های ایران»، «بیابان‌های ایران»، «جنگل‌های ایران» و غیره.

نام هر یک از این پدیده‌های طبیعی را در دفتری بنویس و به مرور زمان اطلاعاتی را که در مورد هر کدام می‌خوانی، در صفحه‌ی مخصوص آن منطقه یادداشت کن. می‌توانی نام این دفتر را دانشنامه (دایرةالمعارف) طبیعت ایران بگذاری.





وجیهه عینعلی

نقاشی کاغذ کاغذ

دوست دارید خودتان کاغذ کادو بسازید؟

مطمئن باشید کاغذ کادویی که خودتان درست می کنید، خیلی زیباتر از کاغذ کادویی است که می خرید. **۱** برای این کار باید نقاشی مورد نظرتان را روی کاغذ تکرار کنید. **۲** این کار را آن قدر ادامه دهید تا صفحه ی کاغذ پُر از نقاشی های شما شود.



۳ حتماً لازم نیست از کاغذ سفید استفاده کنید. هم چنین می توانید از روش های مختلف نقاشی، مثل استفاده از گواش، استفاده از چاپ پاک کن و سیب زمینی و غیره هم استفاده کنید.

منتظر کارهای قشنگ شما هستیم.



داستان‌های نیمه‌تمامه

«کلاس نقاشی، داستان‌نویسی، کاردستی، کاراته، ژیمناستیک، زبان، آشپزی، تعمیر دوچرخه، تولید نور خورشید و...
خاله جان می‌خواست من را در همه‌ی این کلاس‌ها ثبت‌نام کند. من و مامان با تعجب نگاهش کردیم. اگر بخواهم تابستان به همه‌ی این کلاس‌ها بروم که خیلی خسته می‌شوم. اما خاله جان دوست داشت من همه چیز را یاد بگیرم؛ اما من...»

این داستان را ادامه بده و برای مجله بفرست و جایزه بگیر.



● کبری بابایی

● تصویرگر: حدیثه قربان



* روز آخر

مدرسه یک روز

هیجان‌انگیز است. یک روز با

ماجراهای شاد و غمگین. تو می‌توانی

فکرها و خاطره‌هایت را درباره‌ی «روز آخر

مدرسه» بنویسی، برای ما بفرستی و جایزه بگیری.

● بخش دیگری از کارهای خوب شما که به دست ما رسیده است.





جالب و خواندنی مجدد عمیق

شقایق دریایی و دلقک ماهی

دوستی شقایق دریایی و دلقک ماهی بسیار جالب است. چون بازوهای شقایق دریایی، سمی است. وقتی یک ماهی مهاجم برای شکار نزدیک دلقک ماهی می آید، گرفتار این بازوهای سمی می شود؛ اما خود دلقک ماهی آسیب نمی بیند. چون تمام بدن دلقک ماهی از ماده ای لزج و چسبناک پوشیده شده است. این ماده او را از خطر بازوهای سمی شقایق دریایی حفظ می کند. بنابراین ماهی هایی که برای شکار دلقک ماهی می آیند، طعمه ی شقایق دریایی می شوند. در واقع شقایق دریایی به این شکل غذايش را به دست می آورد و دلقک ماهی هم کنار او با خیال آسوده زندگی می کند.

بازی ریاضی

علی حیدری

$$\begin{aligned} & \text{Cup} + \text{Cup} + \text{Cup} = 3 \\ & \text{Cup} + \text{Burger} + \text{Burger} = 2 \\ & \text{Burger} + \text{Fries} + \text{Fries} = 9 \\ & \text{Burger} + \text{Fries} \times \text{Cup} = ? \end{aligned}$$

* به جای علامت سؤال چه عددی باید نوشت؟

۱. از شهرهای استان خوزستان که به یاری خدا آزاد شد.
۲. دو روز خیلی مهم در ماه محرم
۳. ۱۴ خرداد روز رحلت ایشان است.
۴. فصل استراحت و سفر دانش آموزان.
۵. در زمان آتش سوزی به کمک ما می آید.
۶. هم معنی کلمه ی غمگین
۷. خواهر امام رضا(ع)
۸. دما را اندازه می گیرد.
۹. از دل کوه ها فوران می کند.
۱۰. مسابقات ورزشی جهانی برای افراد کم توان

آن چیست؟

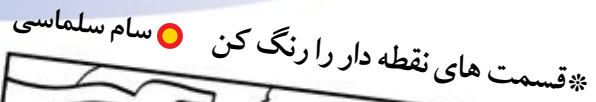
من را برای خوردن می خرنند؛ اما هرگز من را نمی خورند.

مجدد عمیق

جدول

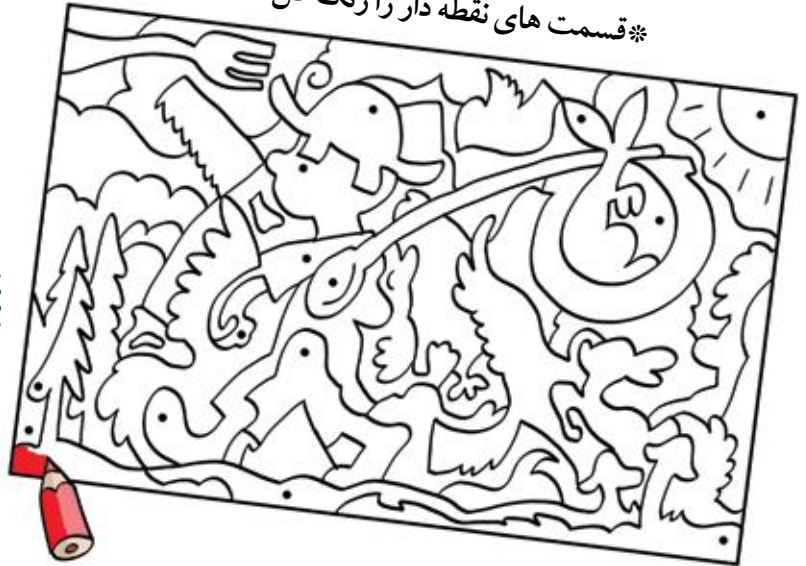
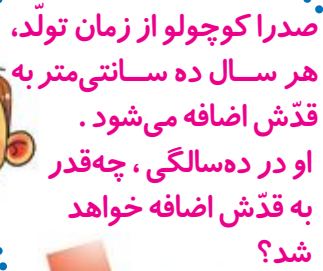
زهرا اسلامی





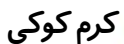
بازی ریاضی

علی حیدری
تصویرگر: سمیرا حسینی



بگرد و پیدا کن

سام سلماسی



چوب اسکی



● کتاب‌های خوب و خواندنی
را این جا بین.





جامدادی لوله‌ای

● عکاس: اعظم لاریجانی

● فاطمه (سونیا) عزیز باوندپور

می‌خواهیم با مقوای لوله‌ای که وسط دستمال
یا حوله‌ی کاغذی است، جامدادی‌های
خلاقانه‌ای بسازیم.

وسایل موردنیاز: مقوای لوله‌ای، رنگ اکریلیک،
قلم‌مو، مقوای کاغذی رنگی، مداد و چسب و قیچی



۱ ابتدا مقوای لوله‌ای را رنگ‌آمیزی می‌کنیم. برای دور
این لوله به سه نوار در اندازه‌های ۵×۱۰ ، ۸×۲۴ و
 ۵×۲۹ نیاز داریم.



● روش ساخت این کاردستی
را این‌جا ببین.

۲

با توجه به طرحی که انتخاب کنیم باید بالای نوارها را بُرش بزنیم؛ مثلاً برای موج آب می‌توانیم بالای نوارها را به صورت کج و موج‌دار بُرش بزنیم و نوار را با چسب به هم وصل کنیم تا یک حلقه بسازیم.

۳

بعد جزئیات طرح را برش می‌زنیم و به نوارها اضافه می‌کنیم.

۴

اگر نوارهای موضوعات مختلف را با هم جابه‌جا کنیم، به موضوع‌های جدید و جالبی دست پیدا می‌کنیم.



سپیده خلیلی

چه طوری جبران کنم؟

تصویرگر: گلنار ثروتیان

آقا معلم پرسید: «چه طوری می‌خواهی اشتباهت را جبران کنی؟»

فکر کردم و گفتم: «تا شما دفتر بچه‌ها را می‌بینید، آخر دفتر ریاضی‌ام با کلمه‌هایی که داده بودید، جمله می‌سازم.»

آقا معلم قبول کرد. من به سر جایم برگشتم. امیر کاغذ تاشده‌ای را جلوی من گذاشت و رفت تا دفترش را نشان بدهد. کاغذ را باز کردم و دیدم نوشته: «سلام آقای بابای پارسا.»

من برای رفتن به دستشویی عجله داشتم. دویدم و کیف پارسا را ندیدم. آن را لگد کردم و خودکار شما را شکستم. وقتی پارسا خودکار را نشانم داد، خیلی ناراحت شدم. پارسا را دعوا نکنید. قول می‌دهم از این به بعد بیش‌تر دقت کنم.

بغل دستی پارسا، امیر.»

بابا یک خودکار پاک‌کن‌دار برای خودش خریده بود که من خیلی دوستش داشتم. در کلاس ما کسی خودکار پاک‌کن‌دار نداشت. به هر کس می‌گفتم بعضی از خودکارها پاک‌کن دارند، می‌گفت: «مگر می‌شود!» با اصرار زیاد یک روز خودکار بابا را گرفتم و به مدرسه بردم. می‌خواستم زنگ تفریح به همه نشان بدهم. زنگ که خورد بغل دستی‌ام، امیر، صبر نکرد من بلند شوم بعد برود. من را هل داد و کیفم را که روی زمین بود لگد کرد و رفت.

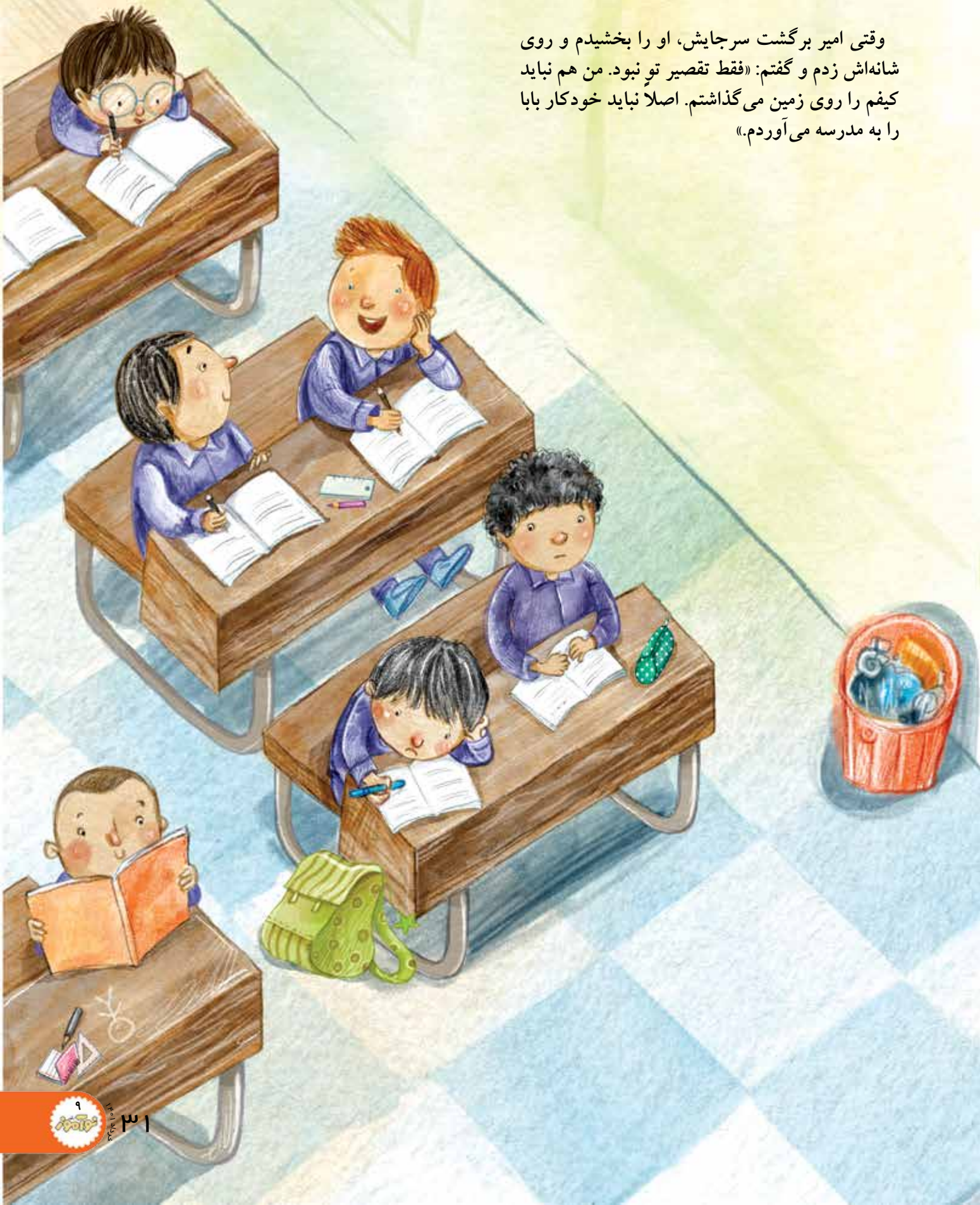
خودکار بابا در کیفم بود. خودکار را از کیفم درآوردم و دیدم ترک خورده. گریهام گرفت. امیر که برگشت گفت: «چرا کیفم را لگد کردی و خودکار را شکستی. حالا به بابا چه جوابی بدهم؟»

امیر سرش را پایین انداخت و فقط گفت: «حیف شد، ببخشید.»

امیر را نبخشیدم. تمام زنگ تفریح یک گوشه نشستم و غصه خوردم. سر کلاس هم پشتم را به او کردم. زنگ جمله‌سازی بود. آقای معلم گفت دفترهای جمله‌سازی را در آوریم و به ترتیب از میز اول پیش او ببریم. ما پشت میز دوم می‌نشستیم. کیفم را باز کردم دیدم به جای دفتر جمله‌سازی دفتر ریاضی‌ام را آوردم. خیلی زود نوبت من شد. با دفتر ریاضی جلو رفتم و گفتم: «ببخشید، چون جلد دفتر ریاضی و جمله‌سازی‌ام شبیه هم است، اشتباهی دفتر ریاضی را آورده‌ام.»



وقتی امیر برگشت سرجایش، او را بخشیدم و روی
شانه‌اش زدم و گفتم: «فقط تقصیر تو نبود. من هم نباید
کیفم را روی زمین می‌گذاشتم. اصلاً نباید خودکار بابا
را به مدرسه می‌آوردم.»





تصویرگر: سمیرا حسینی

استوانه‌ی پرنده

نویسنده: صادق جلایی‌فر

۱ یک تکه کاغذ در اندازه‌ی بزرگ (معروف به آ، چهار) بردارید و یک سوم کناره‌ی آن را (از طول) تا کنید.



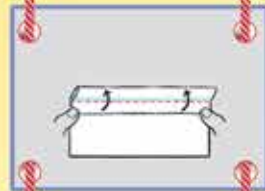
۲ لبه‌ی کناری را دوباره از وسط تا کنید تا لبه‌ی تا شده با لبه‌ای که الان تا کرده‌اید هم سطح شود.



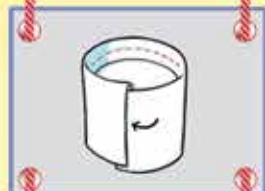
۳ یک بار دیگر آن قسمت را از وسط تا کنید.



۴ آخرین تا را باز کنید. دو طرف کاغذ را نگه دارید.



۵ این لبه‌ها را تا چهار سانتی‌متر داخل یکدیگر قرار دهید و به هم وصل کنید تا شبیه لوله یا استوانه بشود.



۶ خط تای آخرین چین را پیدا کنید و لبه‌ی استوانه را به داخل تا کنید.



۷ استوانه را از سمت تا شده با چرخشی ملایم پرتاب کنید.



● انجام این آزمایش را این جا ببین.

سالاد خیار

آشپزی
من و مامان



زهرا اسلامی
عکاس: اعظم لاریجانی
تصویرگر: میثم موسوی



مواد لازم:

- ❖ خیار، یک عدد
- ❖ پیاز قرمز، یک عدد کوچک
- ❖ گشنیز خرد شده، یک قاشق غذاخوری
- ❖ فلفل قرمز خرد شده، به میزان دلخواه
- ❖ نمک و فلفل سیاه، به میزان لازم
- ❖ سرکه‌ی سفید، سه قاشق غذاخوری
- ❖ شکر، نصف قاشق چای خوری



طرز تهیه:

- ۱ من خیار، پیاز، گشنیز و فلفل قرمز را خوب شستم.
- ۲ مامان آن‌ها را خرد کرد و در ظرفی ریخت.
- ۳ من به آن‌ها نمک، فلفل، سرکه و شکر اضافه کردم و خوب مخلوط کردم.
- ۴ روی ظرف را پوشاندم و نیم ساعت در یخچال گذاشتم تا مواد، خوب با هم ترکیب شوند و طعم بگیرند.

سالاد خوشمزه‌ی ما آماده شد.

شما هم امتحان کنید.

۲



۱



۴



۳



۶



۵

